

نکته

نکات مهم درباره خرید از فروشندگان مترو

گفته می‌شود بین ۴ تا ۶ هزار نفر در مترو فروشندگی می‌کنند که بیشتر آنها برای درآمدی حلال زحمت می‌کشند، اما گزارش‌هایی درباره کلاهبرداری در مترو منتشر شده که نشان می‌دهد بعضی از افراد در ظاهر فروشنده بیشتر به فکر شیدایی هستند تا کسب روزی حلال. به همین دلیل توصیه می‌شود قبل از خرید در مترو به این نکات توجه کنید.

به کسی کارت بانکی ندهید

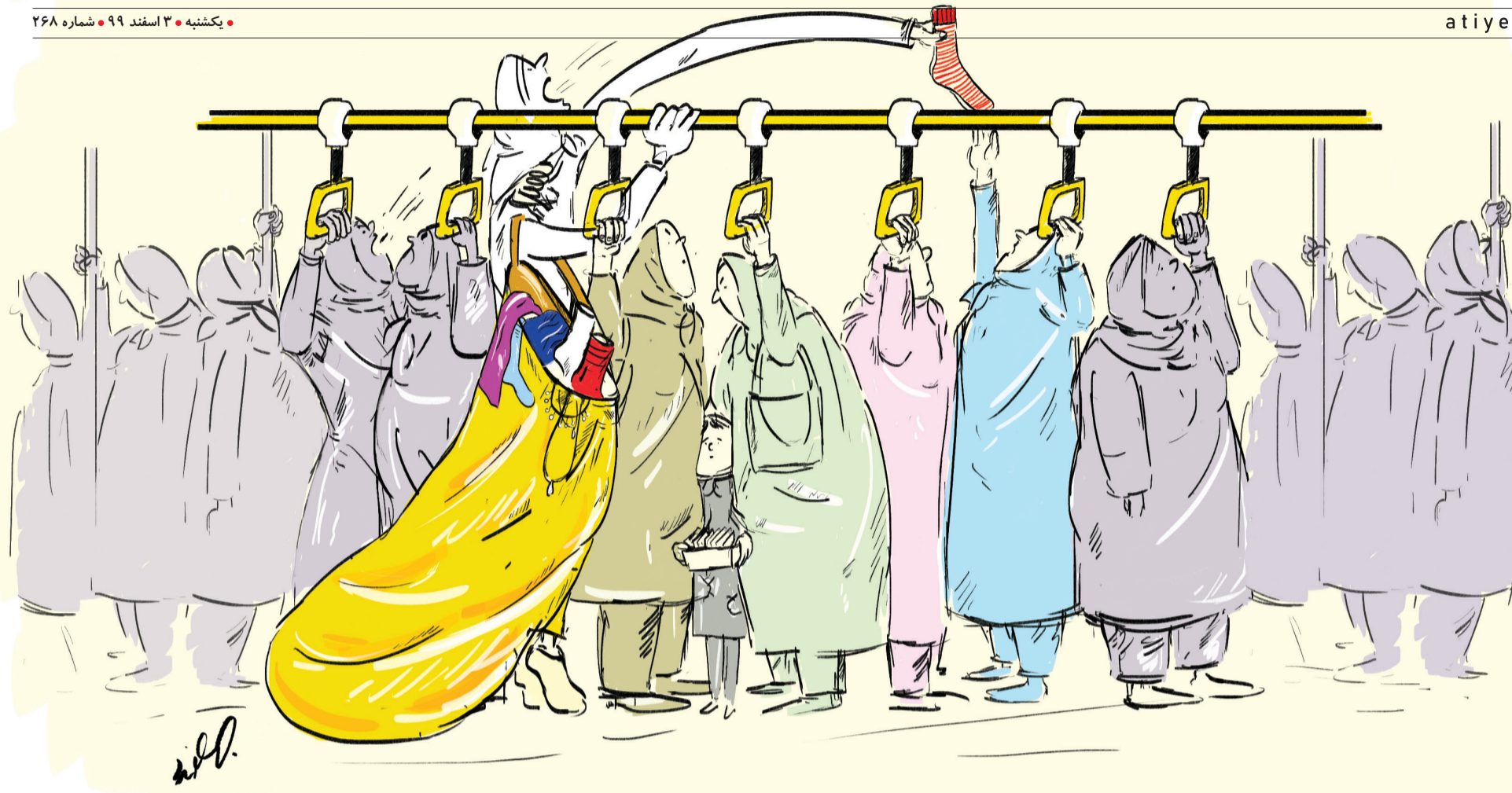
جدیدترین شیوه کلاهبرداری در مترو، سوءاستفاده از کارت‌های بانکی به شکل دسته‌جمعی است. مثلاً خریدار جنسی را به قیمت ۲۰ هزار تومان از فروشنده می‌خرد و کارت عابر بانک خود را به فروشنده می‌دهد تا در دستگاه پوز بکشد، اما فروشنده با اعلام خراب بودن دستگاه پوز، کارت بانکی را از خریدار می‌گیرد و به اصطلاح در دستگاه پوز هم‌کارش می‌کشد. در ادامه بلافاصله پس از اینکه کارت بانکی در دستگاه پوز دوم کشیده شد، فروشنده اولی به خریدار می‌گوید که دستگاه پوز درست شده و دوباره قابل استفاده است و یکبار دیگر کارت بانکی را خریدار گرفته و رمز را از مشتری می‌پرسد. در همین زمان با اعلام رمز کارت بانکی توسط خریدار، فروشنده دوم با وارد کردن مبلغ دلخواه در دستگاه پوز و با شنیدن رمز، در دستگاه پوز مبالغی از حساب مشتری برداشت می‌شود. به همین دلیل بهتر است بعد از خرید هر جنس، خودتان در دستگاه پوز فروشنده کارت را بکشید و رمزتان را وارد کنید و به هیچ وجه کارت را به فروشنده ندهید.

فربب زبان چرب بعضی از فروشندگان را نخورید

چند وقتی است بعضی از فروشندگان گوشواره و زیورآلات در مترو اعلام می‌کنند که بدون درد و ناراحتی گوش را سوراخ می‌کنند و یا حتی می‌توانند خیلی سریع و در چند دقیقه یک تئوی ریز روی دست‌تان بزنند، اما بهتر است بدانید که طبق اعلام مسئولان اداره سلامت محیط وزارت بهداشت، انجام عملی مثل سوراخ کردن گوش که در زمره خدمات پزشکی محسوب می‌شود در اماکنی مانند مترو تخطف است، چون ممکن است با عوارض زیادی برای فرد همراه باشد. متخصصان معتقدند سوراخ کردن گوش به دلیل اینکه وسیله مورد استفاده با خون افراد در ارتباط بوده و می‌تواند سد پوستی بدن را بشکند، عامل انتقال آلودگی‌ها و بیماری‌های زیادی است که خطرناک‌ترین و مهمترین آن‌ها انتقال ویروس ایدز و هپاتیت از طریق گوشواره‌های مشترک به منظور سوراخ کردن گوش است. انجام تئو هم می‌تواند همین اندازه برای سلامت بدن خطرناک باشد، چون در مترو ضد عفونی بودن بسوزن و جوهر مورد استفاده تنوعاً غیرممکن است.

مواد خوراکی نخرید

بهتر است در مترو قید خرید انواع شکلات، لواشک و ساندویچ را بزنید. هیچکدام از اقلام خوراکی که در مترو فروخته می‌شود، مجوز وزارت بهداشت را ندارند. بیشتر آدامس‌ها و شکلات‌های خارجی که در مترو فروخته می‌شوند هم تاریخ تولید و انقضای مشخصی ندارند. به همین دلیل بهتر است در مترو بیشتر خرید‌هایی کنید که به سلامت شما ربطی ندارند.



چند روایت از فروشندگان مترو

مسافرانی که در هیچ ایستگاهی پیاده نمی‌شوند

مترو تهران هر روز حدود ۴ هزار مسافر دارد که در هیچ ایستگاهی پیاده نمی‌شوند. آنان از صبح تا شب مسافر مترو هستند، اما هیچ وقت به مقصد نمی‌رسند. زنان، کودکان و مردان دستفروشی که بساط سیارشان را در واگن‌های زیرزمینی برپا می‌کنند تا چرخ زندگی‌شان بچرخد. از جوراب، لوازم آرایش، شال و روسری، تی شرت و شلوار، گل سر تا کفش ورزشی و ظرف آشپزخانه و شارژر و هندزفری و انواع ادویه و زیورآلات در بساط‌شان پیدا می‌شود. بازار خوراکی‌ها هم تا قبل از همه‌گیری کرونا داغ داغ بود؛ دونات‌های ارزان، ساندویچ‌های کالباس و چیپس و مانند آنها. دستفروشی در مترو سن و سال نمی‌شناسد. از دختر بچه چهار ساله تا پیر مرد و پیرزن سالمند یک ساک یا به قول خودشان بساط دارند و در واگن‌ها دنبال مشتری می‌گردند؛ دستفروش‌هایی که حالا مسافران همیشگی مترو هستند و برای خودشان یک بازار چه بسیار دارند.

گزارش



کارتون: ایلام چهارفرد



اکرم احمدی

روزنامه نگار

دخترک کبریت فروش

سن و سال زیادی ندارد. خودش می‌گوید هفت ساله است. موهای بورش زیر روسری آبی می‌درخشد. صورت‌اش مثل خورشید است در وسط آسمان. یک کیف بزرگ روی دوش‌اش انداخته و کبریت می‌فروشد. کبریت‌های فانتزی در سن و سالی نیست که از مشکلات زندگی خیلی بداند و از دردهایش رنگارنگ. نرگس می‌گوید: «روزهای اول چسب زخم و فال می‌فروختم، اما الان چند وقت است که کبریت رنگی می‌فروشم. دخترها عاشق این کبریت‌ها هستند.» نرگس با خواهر ۱۴ ساله‌اش در مترو دستفروشی می‌کند. البته خواهرش همیشه همراه‌اش نیست: «صبح با هم هستیم، اما در مترو از هم جدا می‌شویم. خواهرم جوراب می‌فروشد.» نرگس یک برادر هم دارد که در بازار تهران و در یک مغازه کار می‌کند. پدرش چند سال قبل فوت کرده و او با مادرش در خانه پدر بزرگ‌شان زندگی می‌کند. نرگس در سن و سالی نیست که از مشکلات زندگی خیلی بداند و از دردهایش می‌شوم. شب‌ها دست‌هایم درد می‌گیرد. او به کیف بزرگ‌اش اشاره می‌کند و می‌گوید: «کیفام خیلی سنگین است.» نرگس یک کبریت می‌فروشد و اسکناس ۱۰ هزار تومانی را می‌اندازد توی جیب کیف بزرگ‌اش و کیف را روی دوش‌اش جابه‌جا می‌کند و از واگن خارج می‌شود.

مریم ۳۵ ساله، دم‌کنی برنج می‌فروشد

مریم پنج سال است که در مترو فروشندگی می‌کند. او دم‌کنی و وسایل پارچهای آشپزخانه می‌فروشد. خودش حدود سه سال در یک کارگاه تولیدی کار می‌کرد، اما بعد از تعطیلی کارگاه مجبور شد در مترو فروشندگی کند: «از کارگاهی که کار می‌کردم، طلب داشتم. دلم برای صاحبکارم سوخت. پول نداشتم حقوق‌های ما را بدهد و به جای حقوق به ما دم‌کنی داد. من هم تصمیم گرفتم دم‌کنی‌ها را در مترو بفروشم. خدا را شکر خوب هم از کارم استقبال شد. کم‌کم وارد بازار کار شدم و حالا دیگر بیشتر مسافران ثابت‌مترو مرا می‌شناسند. دیگر خودم می‌روم از بازار جنس می‌خرم و با سود خیلی کم در مترو می‌فروشم.» مریم به اجاره‌ها و راز هم فکر کرده، اما رهن و اجاره‌ها و راز این کار پشیمان کرده است: «خیلی دوست داشتم برای خودم یک مغازه کوچک اجاره کنم، اما صاحب ملک

سمیرا ۲۸ ساله، ریمل خرده‌مژه‌دار می‌فروشد

درب مترو که بسته می‌شود، با صدای بلند می‌گوید: «ریمل خرده‌مژه‌دار دارم. روی مژه‌های خودم هم هست. به هیچ وجه نمی‌ریزد و زیر چشم‌ها را آسبانه نمی‌کند.» یک دور سر و ته واگن بانوان را قدم می‌زند و با صدای بلند ریمل‌هایش را تبلیغ می‌کند. سمیرا دختری سرحال و شاد است. سه سالی می‌شود که در مترو لوازم آرایش می‌فروشد: «هر چند وقت یکبار یک جنس خاص رو می‌کنم. جنس‌های من با همه فرق می‌کند. من برای خودم استراتژی خاصی دارم. باید جنس خاص بفروشی تا مشتری خوب داشته باشی. من شماره تلفن‌ام را به همه مشتری‌انم نیز داده‌ام. هیچ‌کس تا حالا از جنس‌های من ناراضی نبوده است.» سمیرا از درآمدش راضی است. یک سال به عنوان منشی در یک شرکت کار کرده، اما به اعتقاد او،

زهره ۵۰ ساله، ادویه می‌فروشد

زهره خانم صدای زیبایی دارد. یکی از مسافرها می‌گوید کاش این زن دوبلور می‌شد. صدایش یک بم خاصی دارد. یک بسته زردچوبه دست‌اش می‌گیرد و با آن صدای زیبا خیلی رسا می‌گوید: «زردچوبه اعلا دارم. فقط بسته‌های ۱۰ تومان.» زهره خانم کمی می‌لنگد. حدود هشت سال است که در مترو دستفروشی می‌کند. او در این هشت سال فقط ادویه فروخته: «من از خدا می‌ترسم.

برای همین جنس پاک دست مردم می‌دهم. کار من به سلامتی مردم مربوط است. برای همین ادویه‌ها را خودم درست می‌کنم که خیالم راحت باشد. زردچوبه و دارچین را خودم پودر می‌کنم و می‌فروشم. می‌خواهم نان پاک در بیارم.» زهره خانم و همسرش حدود ۱۰ سال قبل از ایلام به تهران آمده‌اند. او فرزند ندارد: «هیچ وقت بچه دار نشدم. با همسر در یک خانه اجاره‌ای زندگی می‌کنیم.

میمنت ۶۵ ساله، لیف و اسکاچ می‌فروشد

میمنت خانم یکی از مسن‌ترین فروشندگان مترو است. به قول خودش یک پاپیشکسوت است. او در ایستگاه صادقیه روی صندلی می‌نشیند و گاهی هم به ایستگاه‌های بین شهری می‌رود: «دلم در زیر زمین می‌گیرم. نفس‌ام هم می‌گیرد. اینجا خیلی بهتر است. پاهایم دیگر توان پله نداشتن. من از پله برقی می‌ترسم. نمی‌توانم با پله برقی بالا و پایین بروم. برای همین از هشت صبح تا سه بعدازظهر اینجا می‌نشینم و اسکاچ، لیف و خرت‌وپرت می‌فروشم.» میمنت خانم دستگاه کارتخوان هم ندارد. می‌گوید: «من قدیمی‌ام. فقط پول نقد می‌گیرم. دستگاه کارتخوان چی هست اصلاً؟ مردم عجله دارند تا می‌آیند جنس بخرند قطار می‌رسد، یا جنس را می‌برند یا از خرید منصرف می‌شوند. این شکلی برای من بهتر است.» میمنت خانم یک پسر معلول دارد، دو دختر و یک پسرش هم از دواج کرده‌اند و در شهرستان زندگی می‌کنند: «خدا را شکر یک

درآمد مترو خیلی بهتر از منشی‌گری است: «یک سال از هشت صبح تا غروب در یک شرکت کار می‌کردم و در ماه یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان حقوق می‌گرفتم، اما حالا چند برابر آن کار در آمد دارم. خودم ارباب خودم هستم.» سمیرا از کارش راضی است، اما فقط چند سال دیگر می‌خواهد دستفروشی کند: «کارم راحت نیست و سختی‌های خودش را دارد. الان روزهای خوب ما است. یک روزهایی باید از دست مأمورها فراموشی می‌کردیم، اما الان با ما کاری ندارند. اما من فقط یکی دو سال دیگر کار می‌کنم. می‌خواهم پولم را جمع کنم و برای خودم یک کاری راه بیندازم؛ یک کار ثابت که روی زمین باشد نه زیر زمین. به من نگاه نکنید که می‌گویم و می‌خندم. شب‌ها از دست درد و کمر درد خوابم نمی‌برد، اما باید تحمل کنم. این کار هم یک روز تمام می‌شود.»

شوهرم چند سال پیش مر یض شد. ناراحتی قلبی داشت. عمل قلب باز کرد. کلی خرج دوا و درمان‌اش شد. ما یک حقوق‌بازنشستگی داریم، اما فقط برای اجاره خانه کافی است. بقیه خرج‌ام را باید از فروشندگی در مترو در بیارم. من قانع‌ام. در ماه ۲-۳ میلیون درمی‌آورم. بیشتر از این هم توان ندارم.»

خانه نقلی دارم و اجاره خانه نمی‌دهم. اما خرج و مخارج زندگی خیلی گران است. پسر معلول است و به دلیل مشکل تنفسی که دارد هر ماه باید کلی پول دوا و درمان بدهم. من محتاج کسی نیستم. زندگی خوبی دارم، اما کار هم می‌کنم. این همه آدم در دنیا کار می‌کنند، من هم یکی از آنها. کار که عار نیست.» میمنت خانم با خنده بازوهایش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «من نان بازاری خودم را می‌خورم. حالا کمی هم خسته می‌شوم. این خرت‌وپرت‌ها را هم خود می‌یافم. لیف و اسکاچ بافتنی است. از ساعت هشت صبح تا سه بعدازظهر کار می‌کنم و بعد سوار مترو می‌شوم و می‌روم خانه. خانه‌ام در نواب و نزدیک است. باید بروم برای پسرم غذا درست کنم. پسرم از پس کارهای خودش برمی‌آید اما دلم نمی‌آید خیلی تنه‌ایش بگذارم. برای همین وقتی ۶۰-۵۰ هزار تومان جنس می‌فروشم، بساطم را جمع می‌کنم و برمی‌گردم خانه.»